

متن پیاده سازی شده جلسه هفتم تفسیر قرآن کریم 3 آذر ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اللهم عجل لوليک الفرج واحفظه من کل سوء و اجعلنا من خير اعوانه و انصاره

انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یسمه الا المطهرون

در مورد آیه اضطرار گفته شده که این آیه با ید باطنی داشته باشد و گرنه ظاهرش آن گونه که باید انسجام پیدا نمی کند مخصوصا آنجا که گفته اگر مضطر شدید اکل میته کنید که خداوند غفور رحیم است که گفتیم یعنی چه؟ ما مضطر به اکل میته شدیم واجب است که این کار را بکنیم دیگر گفتن این که خداوند شما را می بخشد محملی ندارد! در حالی که باید در ادامه آیه می گفت شریعت خدا آسان است؛ البته اگر انسان خودش کاری کرده باشد که به این مرحله رسیده باشد باز هم واجب است اکل میته کند، این آیات زمانی به دل می چسبد که به آن معنای باطنی اشاره شود؛ بحث این است که قبول برخی حکومتها پذیرشش به نوعی مصداق دم است. یا برخی حکومتها آلوده شدن به آنها آلوده شدن به لحم خنزیر است؛ و یا برخی مصداق میته است؛ بی حال و بی جان است؛ بحث این است که پذیرش ولایت مشروط به اضطرار نیست یکی اش اضطرار است و دیگری مصلحت است؛ خداوند می خواهد بگوید شما گاه در حکومتهای جور آلوده می شوید. مصلحت این است که وارد شوید. هنرتان این است که وارد شوید منتها چند خدمت می کنید ممکن است لغزش هم داشته باشید یک جایی باید مثلا یک حرفی زده شود تا کار پیش رود می شود ذابا... اگر مکاسب را با دقت بخوانید بیشتر متوجه عرض من خواهید شد. همین کاری که ائمه ما در دوره ای از حکومت بنی العباس انجام دادند. شیعیان با یک زحمت گسترده رفتند در حکومت بنی العباس. یا خیلی از این روای که اسم و نامشان هست، مثل عبدالله بن سنان یا علی بن یقطین این ها رفتند و البته اثر گذار هم بودند تا جایی که گفته شد حکومت بنی العباس را شیعیان قبضه کرده بودند یا تا جایی واقعیت تشیع بسط پیدا کرد که آن عالم سنی که نامش یادم نیست گفت که پنجاه درصد از عالم اسلام را شیعیان گرفتند، ولی به هر حال این که در بدنه صفویه رفت یا دستگاه مغولان یا عباسیان گاه ممکن است مسائلی بر آن مترتب باشد که این جا عبارت ان الله غفور رحیم صدق پیدا می کند و واقعا خداوند باید که ببخشد. یکی از مسائلی که در دهه پنجاه خیلی رواج پیدا کرده بود، موج انقلابی گری و آن نوشته های مرحوم شریعتی و صحبتهایش ... از ارزش های بزرگ آن دوران بود، و یکی از مواردی که در صحبتهای وی مطرح می شد این که چرا برخی علما در دستگاه های حکومتی وارد شده بودند و البته حرفهایی زده شد که یکاش زده نمی شد و البته جهات مثبتی هم داشت.

و اما مساله پنجم؛ شروط تفسیر

تا الان دو شرط از تفسیر کامل و با کمال بیان شده است. یکی داشتن علوم و ابزارهای لازم که این جا سطح وسیعی از مسائل مطرح می شود و تا حدی هم ما صحبت کردیم و دیگری داشتن مبنا که انسان نسبت به دانستن ادبیات و یا مسائل سیاق یا مراجعه به روایات، انسان دارای مبنا باشد. ما در این شرط یک نوع توقف داشتیم ... هنوز هم توقف داریم که برخی مطالب را باید توضیح دهیم. من هفته گذشته راجع به سیاق مطلب گفته بودم. منتها آخر درس این نکته مطرح شد که وقتی بحث سیاق مطرح می گردد معنایش این است که مفسر باید نظام آیه و قبل و بعد و حتی گاه کل سوره را ببیند و اتیمیک نگاه نکند، اما یادمان نرود که به ما گفته اند العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد، یعنی میزان و معیار فهم در قرآن این است که شما وارد را نگاه کنید نه این که خصوص مورد چه بوده است.

مورد ممکن است راجع به شخص خاصی باشد اما نمی خواهد صرفا راجع به او حرف بزند من در گفتگویی که با آن عالم

عربستانی داشتیم در باره آیه واعلموا انما غنمتم؛ گفت نگاه کنید شما آیه در جنگ آمده و فقط راجع به جنگ است که من جواب او را دادم که آیه در فضای جنگ نازل شده اما غنمتم عام است... اما ببینید با توجه به تاملاتی که تا کنون داشته ام، این جا باید مدیریت شود به این شکل که یک باحث هم باید بتواند سیاق را فراموش نکند، هم این که مبناهارا هم فراموش نکند این از آن جاهایی است که به آن گفته می شود مدیریت متضادنها...

برخی وقتها درست است که سیاق داریم ولی آیه توان شمول را دارد مخصوصا اگر آیه یک مساله عقلی عقلایی را مطرح می کند و از جهتی می دانیم که این مساله خاص نیست؛ وقتی آیه می فرماید ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا ... هرچه مورد خاص هم داشته باشد، آیه توانایی دارد که شمولیت داشته باشد. ما یک اختلافی بامفسران داریم راجع به آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم... سیاقی دارد که شاید نگذارد استفاده اطلاق

یا عموم شود... من عبارتی دارم که معیار عموم وارد است لکن باید از فیلتر سیاق بگذرد؛ دیگر بیشتر از باید موردی پیش آمد، صحبت کنیم والا در این موارد می مانیم هفته ها!...

توجه به اسباب نزول و شان نزول

یکی از مسائلی که مفسر باید مراعات کند و روی آن مبنا داشته باشد، توجه به اسباب و شان نزول آیه است. این دو اصطلاح که گاه افراد این دو را مرادف می گیرند، ولی اگر دقیق تر صحبت کنیم می گویند شان نزول اعم از سبب نزول است. شان نزول به مناسبت آیه گفته می شود؛ چه آیه برای آن مناسبت نازل شده باشد؛ یا حتی مناسبت بعدی باشد؛ من در یادداشت هایم این گونه نوشته ام که شان نزول، و سبب نزول در کثیری از موارد به یک معنا به کار می رود، البته گفته شده شان نزول اعم است شان نزول مناسبت با نزول است ولو بعد از نزول آیه باشد ولی سبب نزول حادثه باعث نزول آیه است.

میزان و معیار فهم در قرآن این است که شما وارد را نگاه کنید نه خصوص مورد که چه بوده است. مورد ممکن است که راجع به یک شخص خاصی بوده باشد. یک آیه را برای شما می خوانم تا بدانید این تفکیک شان و سبب نزول چه اثری دارد؛ و من الناس من یشتري لهُو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخدها اولئک لهم عذاب مهین .. با این آیه کجا آشنا شدید؛ در بحث غنا د مکاسب محرمة... این آیه سبب نزول دارد. شخصی است به نام نضر بن حارث؛ تاجری است اهل مکه با ایران ارتباط دارد؛ ایران که می آید قصه های رستم و سهراب و اسفندیار و ... پادشاهان ایران را می شنود می رود مکه و به آنان می گوید شما لازم نیست قرآنی که محمد -ص- آیاتی را که می خواند بیابید من داستان های ایرانی را برای شما بگویم؛ او برای شما قصه یوسف و زلیخا می گوید من از اکاسره می گویم ... (غافل از این که او احسن القصص است) آیه نازل می شود؛ مردمی هستند گمراه می آیند و لهو الحدیث می گویند اما قرآن چه؟

ببینید اگر ما شان نزول آیه را نگاه کنید نضر بن حارث اولاً صوت نبود، حدیث لهو می آورد؛ هدفش این بود که مردم از قرآن فاصله بگیرند و می خواست قرآن را تنزل دهد و مسخره کند، اگر ما این شان نزول را در نظر بگیریم وقتی با این شان نزول روایت وارد می شود، دیگر نمی گوئیم غنا را محتوایش را کار نداریم و هدف آن کسی که می خواند کار نداریم!

به هر حال باید دید اگر آیه امکان تعمیم دارد تعمیم داد؛ هم غافل از شان و سبب نزول نشد...
میرویم سراغ شرط سوم؛ مطالعه نظام وار آیات؛ چون اصطلاحی است که کم و بیش آشنا هستید اجازه دهید سریع تر رد شویم. ما کل دین و کل قرآن را باید نظام وار مطالعه کنیم نظام وار یعنی چه؛ یعنی اولاً وقتی انسان می خواهد آیه ای را تفسیر کند، همه را بگوید (همه ادله را) حلقوی و هرمی ... اگر این نظام را نداند مثال آن دزدی می شود که انار را می دزدد تا صدقه دهد و گناه و ثواب آن را جمع و تفریق می کند و به نتیجه می رسد غافل از این که خداوند فقط از متقین کاری را قبول میکند. فقط این نبود که یک واقعه ای زمان امام صادق رخ داد و ابلهی این کار را کرد؛ نه این یک جریان است؛ که اگر هر مبلغی، هر فقیهی، هر مفسری توجه نکند همان مثال دزد انار و صدقه او می شود حال این مثال آشکارش بود، الی ما شاء الله مصداق نهان هم دارد و این ها خطرناک است.

من گاهی اوقات مطلبی را از صدا و سیما می بینم یا از رادیو گوش می کنم و متوجه می شوم چقدر اتمیک و نه نظام وار بحث می کند، سوال پیش می آید شمای متکلم چرا شما مطالعه ات اندک است؛ چرا این طور فتوا داده می شود؛ چون یک جا دیده می شود و جای دیگر دیده نمی شود. همه را ببیند در نظام هرمی و حلقوی و سیستمی هم ببیند این دو تفاوت دارد، کسی ممکن است کل سی جلد وسائل را ده بار دوره کرده باشد برای این که می گوید ممکن است یک روایت در طهارت در موضوعی و در

یک باب دیگری مثلا مطرح شده باشد و لازم باشد.... اما به هر حال سیستمی نمی بینید و پی نمی برد که شارع چقدر زیبا دارد تنظیم می کند.

یا در مثالی مثلا عفت زن اقتضا می کند که در دست و پا نباشد! این نظر اقتضا می کند که بیاید و بار اقتصادی را از دوش زن بردارد؛ لذا اسلام می آید و بار اقتصادی را برعهده مرد می گذارد؛ بعد در تقسیم ارث می گوید ارث زن نصف مرد است یا در بحث دیه؛ همینطور... وقتی این گونه بیان شد این ها با هم چفت می شود و کنار هم قرار می گیرد و یک پازل منظمی تشکیل می شود... اگر با این دید نگاه شد تمام مباحث به هم ربط پیدا می کند و یک مجموعه منسجم می شود.

شرط چهارم ، ندادن سوبسید یا به عبارتی می گویم شرط چهارم یعنی چند تا نه!!... اول مفسر به آیات سوبسید ندهد، تقدیر نگیرد. زائد نگیرد در مقام توجیه و مثال مفسر مثل کسی نباشد که وسائل برقی را باز کند و ببندد آخر کار چند پیچ هم زیاد بیاورد... قرآن که پیچ و مهره زیادی ندارد که بگویم زائد است. و در آخر این که قاعده نتراشیم

در سوره بقره، یادم هست قدیم ها که به این آیه میرسیدیم لیس البر ان تولوا وجوهکم جمله ای از ابن هشام گفته بود که این آیه که درست در نمی آید نیست نیکی که این کار را بکنید و لکن البر من آمن بالله لکن نیکی کسی است... این جا فلان نحوی گفته بود یک «ذا» تقدیر گرفته شود. به این شکل که ولکن ذا البر.... یا دیگری گفته بود جمله مقدر آیه این است: ولکن البر بر من آمن..... دیگری گفته بود در این جا مساله مبالغه هم هست که مثل این که گفته شود مثلا زید عدل ...

نباید با قرآن این گونه تعامل داشت قرآن که شعر فرزدق نیست؛ ضرورت شعری هم که نیست... قرآن که می توانست بگوید لیس البر ان تولوا وجوهکم.... لکن البر الايمان بالله و اليوم الآخر و ايتاء المال على و.... خداوند می توانست همه را به شکل مصدر بیاورد اما این کار را نکرد در حالی که ما می آییم به آیه سوبسید میدهیم و همان حال از یک معنا غافل می شویم. قرآن ضمن این که همین مطلب را می خواهد بگوید که بر ، روی گرداندن به این طرف و آن طرف نیست فقط ، بر ایمان به خداست ؛ کمک و صدقه است و... اما می خواهد بگوید این ایمان بالله وقتی در جانت بنشیند آن موقع می شود بر نه صدقه (ناگهانی و لحظه ای) یک شب جمعه ای یک دعایی و یک تخت فولاد اصفهانی و تحت تاثیر قرار گرفتن و و برنامه ای و بروی اشکی بریزی و فردا صبح باز همان شمر بازار باشی! این ایمان نیست... باید بگونه ای بود که وقتی گفته می شود فلانی من هو؛ یا ما هو؛ گفته شود: فلان ایمان یا بر یعنی قرآن می گوید باید انسان به عملش تفسیر شود نگفت انسان حیوان ناطق ؛ قرآن می خواهد بگوید انسان گرگ! ببر... به عملش تفسیر کند گاه تجسم عمل به نو راست یا گاه در قالب ظلمت است. اصلا این روش قرآن است در همین سوره بقره، آیه 189 و لیس البر بان تاتوا البيوت... و لکن البر من اتقى.. دوباره همان بساط سوبسید دادن را برخی پهن کردند و شروع به توجیه تراشی کردند. اگر سعی کنیم که در تقدیر نگیریم مگر تا جایی که کار د به استخوان برسد آیا میدانید اگر این کار را بکنیم ، چقدر تفسیر ما فرق دارد.... چقدر کشف معانی می شود یا در آیه ای است اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله... سوال این است که چه کسی این کار را کرده بود که سقایة الحاج، و عمارة المسجد را مساوی با شخص بگیرد؟ در حالی که شان نزول و سبب نزول هم که این نبود... اما قرآن یک جا اعتنا به شخص نمی کند ولو کار نیک کرده و کارش را می گوید اما یک جا برای کسی که د رزاتش رفته و آن هم کسی نیست مگر حضرت امیر علیه السلام لذا قرآن در این جا شخص را مطرح می کند. لذا مقایسه می شود بین کار و شخص.

گاه گفته می شود که شخص وقتی کاری را به طور مداوم انجام دهد می گویند ملکه او شده است اما من می گوید وقتی ملکه هم تداوم یابد بشود شخصیت... این خیلی مهم است که انسان صداقت و ایمان به خدا نه فقط کارش باشد حتی عادت هم کافی نیست بعد از عادت هم گفته میشود ملکه... حالت نفسانی انسانی بعد از ملکه انسان به کارش تعریف می شود حرکت جوهری به این شکل تعریف شد که جوهر حرکت می کند و به کار تفسیر می شود. لذا قیامت همین طور است که انسانها طبق عملشان صورت پیدا می کنند چون قیامت تبلی السرائر است نه توجد السرائر تجسم اعمال همین جاست..... یک مورد دیگر هم هست که جلسه بعد مطرح می شود؛ ان شاء الله هفته آینده بحث را پی میگیریم.

الحمد لله رب العالمين